



دانشگاه پیام نور

پایان نامه
برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
در رشته زبان و ادبیات فارسی

دانشکده علوم انسانی
گروه علمی زبان و ادبیات فارسی
عنوان پایان نامه: فرهنگ نام در سکه عیار

استاد راهنما: دکتر علیرضا معین زاده
استاد مشاور: دکتر احمد محمدی
نگارش: بابک آذرکمان
مهرماه ۸۸

دانشگاه پیام نور

پایان نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
در رشته زبان و ادبیات فارسی

دانشکده علوم انسانی
گروه علمی زبان و ادبیات فارسی
عنوان پایان نامه: فرهنگ نام در سبک عیار

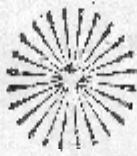
استاد راهنما: دکتر علیرضا معین زاده

استاد مشاور: دکتر احمد محمدی

نگارش: بابک آذرکمان

مهرماه ۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه پیام نور
تهران

شماره:
تاریخ:

تصویب نامه پایان نامه

پایان نامه: فرهنگ نام در سمک عیار

که توسط آقای بابک آذرگمان تهیه و به هیأت داوران ارائه گردیده است مورد تأیید می باشد.

تاریخ دفاع: ۸۸/۷/۱۵
نمود: ۱۹/۸/۸۸
مرتبه علمی: عالی

اعضای هیأت داوران:

نام و نام خانوادگی	هیأت داوران	مرتبه علمی	امضاء
۱- آقای دکتر علیرضا معین زاده	استاد راهنما	استادیار	
۲- آقای دکتر احمد محمدی	استاد مشاور	استادیار	
۳- آقای دکتر احمد گنی	استاد داور	دانشیار	
۴- آقای دکتر میرنعمت اله موسوی	نماینده گروه علمی	استادیار	
۵- آقای دکتر سید مهدی عراقی	نماینده تحصیلات تکمیلی	استادیار	

این تحفه ی ناچیز تقدیم پدر و مادر و همسر
عزیزم باد.

از تمام کسانی که مرا در به سرانجام رساندن این
اثر یاری کرده اند. به ویژه استاد راهنمای
ارجمندم جناب آقای دکتر علیرضا معین زاده و مدیر
گروه محترم ادبیات جناب آقای دکتر میر نعمت الله
موسوی و استاد مشاور ارجمندم جناب آقای دکتر احمد
محمدی و دیگر استادان دوره ی کارشناسی ارشدکمال
تشکر و قدردانی را دارم امیدوارم در سایه ی
ایزد متعال، زندگی سرشار از مهر و محبت و
موفقیت را سپری نمایند.

چکیده

فرهنگ نام حاضر دریچه ای است برای شناساندن اثر حماسی عظیم قرن ششم ه.ق؛ این اثر نمایانگر اوضاع اجتماعی ونحوه ی زیستن مردم و عیاران آن دوران است. و بسیار فراتر از کتب همدوره ی خویش، اوضاع سیاسی و درباری و آداب و سنن عیاران و جوانمردی های آنان را به تصویر می کشد. باید گفت سمک عیار بزرگترین اثر حماسی منثور است. سراسر کتاب سرشار از شخصیت ها و رویدادها و نبردهای پهلوانان و شاهان گوناگون است. در این اثربا نام هایی مواجه می شویم که اغلب نام های دوران باستان است و بعضاً اسامی ترکی و عربی نیز در آن به کار رفته است. پس از خواندن و فیش برداری از اسامی موجود و طبقه بندی آنها به صورت الفبا نقش شخصیتها توضیح داده شد و تا جای ممکن سعی شد نام ها معنا یابی شود از این اثر سه جلدی بیش از نهمصد نام به دست آمد که از این میان حرف «س» و حرف «ث» به ترتیب از بیشترین و کمترین آمار برخوردار است .

بابک آذرکمان
شهریور ۸۸

واژگان کلیدی: فرهنگ ، نام ، اسمک
عیار

علایم اختصاری به کاررفته

علایم اختصاری به کار رفته در پایان نامه عبارت اند
از:

- (اِ مرکب): اسم مرکب
- (س): سلام الله علیه
- (ع): علیه السلام
- (نف): نعت فاعلی
- ج : جمع
- رک : رجوع کنید
- ص: صفحه
- صص: صفحات
- ع : عربی
- ق.م : قبل از میلاد
- ه ق: هجری قمری
- ه.ش: هجری شمسی

فهرست

صفحه	عنوان
1	مقدمه
5	تاریخ نام
119	فهرست منابع و مآخذ

مقدمه

« سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند»

سمک عیار رمانی است مشهور و قدیمی به زبان پارسی که در سده ی ششم ه.ق نوشته شده است . داستان های این کتاب سه جلدی به دست فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی جمع آوری شده است . وی داستانها را از زبان یک راوی به نام صدقه بن ابوالقاسم فراهم آورده است . کتاب سمک عیار این مزیت را دارد که چون داستانهای آن روایت مردم بود و در میان عوام مشهور و محبوب بوده اند .

در قصه ها عناصر واقعی بر عناصر غیر عادی غلبه دارند و این در قصه های قدیمی تر بیشتر صدق می کند تا قصه های جدید تر . در کتاب سمک عیار که قدیمی ترین کتاب قصه ی بلند عامیانه ی فارسی است گزارنده ی داستان کوشیده است که از واقعیات و محسوسات دور نشود و با ایجاز و اختصار و دقت نظر جزئیات وقایع و حوادث را شرح دهد اما از وقایع آنی و شخصیت های غیر عادی و سحر و جادو و اعمال خرق عادت نیز نتوانسته است پرهیز کند . ولی نسبت به داستان های بلندی که پس از آن بوجود آمده است بیشتر به واقعیت ها توجه داشته است و کمتر گرد وقایع غیر معقول و آنی گشته است و همچنین سعی کرده است برای آن ها دلایل موجه و قابل قبولی ارائه کند . مثلاً سمک عیار هرگز مست نمی شود و هیچ شرابی او را از حالت طبیعی خارج نمی کند .

نگارنده ی داستان برای موجه جلوه کردن این ویژگی سمک ، داستانی را نقل می کند که سمک در کودکی هنگام نزاع پدر و مادرش به حوضچه ی شراب انداخته می شود و تاحد مرگ در حوضچه می ماند پس از آن در سرشت او دگرگونی بوجود می آید و چون اسفندیار که با فرو رفتن در آب مقدس رویین تن می شود . سمک نیز از درون ودر مقابل شراب و تخمیر آن مصون می شود . و جزو واجبات زیستی و حیاتی او می شود چنانکه اگر شراب ننوشد زار و نزار و زرد گون می شود . سمک همه را مست می کند و خود هرگز مست نمی شود و از این خصلت ویژه ی خود بهره های فراوانی می برد و موفقیت های بسیاری نصیب خود میکند و دشمنان زیادی را به اسارت خود در می آورد .

از جمله خصوصیات مهم کتاب سمک عیار اشاره به کمال خواهی و کمال جویی انسان است. و همواره سخن از انسان بودن و خصلت های انسانی است و اینکه انسان حیوان نیست و وفاداری به عهد و پیمان میتواند انسان را وادارد که از خود بگذرد و خصلت های انسانی را از غرایز حیوانی برتر بداند.

زبان کتاب سمک عیار زبان عمومی آن دوره را نشان می دهد. به همین خاطر بسیار ساده و روان است. صحنه های این داستان در سرزمین های نزدیک ایران اتفاق می افتد. هر چند نویسنده به دیده ی اغماض سر آغاز داستان را از حلب و قهرمانان اصلی را خارج از ایران می داند. به یقین با وجود قرینه هایی چون نام قهرمانانی نظیر هرمز گیل ، شیدو، خوردسپ شیدو، فرخ روز، آتبین و سرخ ورد و نام سرزمین هایی چون دشت ماران، دشت گوران ، جزیره ی سگساران و زعفران ، غیر ایرانی بودن این اثر را کاملاً از ذهن می زداید.

با وجود نام های ترکی ، نظیر سمارق ، سنجر، قیماز، قاورشاه، قزل ملک، ارغون، قیارق، قاورد و گورخان به نظر می رسد تاریخ تالیف کتاب به قبل از اواخر حکومت ترک آن دوران ، یعنی حکومت سلجوقیان، برسد.

منبع اصلی مورد استفاده در این پایان نامه کتاب سه جلدی فرامرز بن خداداد بن کاتب ارجانی است که توسط استاد فقید دکتر پرویز خانلری در پنج جلد به سال ۱۳۴۷ با مقدمه و تصحیح ایشان چاپ شده است. با وجود نثر عامیانه ی کتاب، لغات و اصطلاحات فراوانی مشاهده شد که دکتر خانلری آن ها در کتابی مجزا تحت عنوان «شهر سمک» به سال ۱۳۶۴ چاپ کرده است.

در این پنج جلد با نامهای خاص بی شماری برخورد می کنیم که گاهاً نیاز به معنایابی دارند . هرچند که در اوان کار قصد، فقط معرفی و یافتن اعراب و تلفظ آن ها بود. ولی به خاطر واع و اشتیاق فراوانی که داشتم سعی نمودم تک تک نام هایی که نیاز به معنایابی داشتند معنایابی نمایم به ویژه نام های دوران باستان و نامهای ترکی و عربی که نیاز مبرمی به معنایابی داشتند. متأسفانه با وجود مراجعه به لغت نامه ها و فرهنگ نام های متعدد در شصت و اندی از لغات یعنی ۷٪ لغات نامفهوم ماند و هیچ معنا و تلفظی برایشان یافت نشد این نام ها یا در کتب مرجع وجود نداشت و یا اگر تک و توک در فرهنگ نامه ای دیده می شد فقط به معرفی نقش در داستان سمک عیار بسنده شده بود .

این نام های خاص بنا به گفته ی دکتر خانلری در کتاب «شهر سمک» ساختگی و از جعلیات خود داستان پرداز به نظر می آید نام هایی نظیر شحشام، شعشاب، خشعاب، عیلاق، طیراق، خاطور، سارون، کلنگال، قاطور، کوسال، بسطوخ، حطنی، روبال و ...

شخصیت و قهرمان اصلی داستان پهلوانی نام آور به نام سمک است. سمک مردی است لاغر و میانه قد که از نگاه ظاهری خود با مردم عادی فرقی ندارد. نه قد و کوپال رستم داستان را دارد. و نه رویین تنی اسفندیار را؛ اما تمام سجایا و منش های نیک انسانی، همچون شجاعت، مروت، مهمان نوازی، مردم دوستی، زینهار داری، شکسته نفسی، و فرو تنی در وجود او جمع شده است. و تمام مشکلات را به نیروی تدبیر عقل و خرد خویش حل می کند. سمک از توده ی مردم برخاسته است. هر چه گوید انجام دهد. و با یاران خویش خلف وعده نکند. راست کردار و وفادار است. و از چاپلوسی و مردم فریبی و دروغ بیزار است. بدین گونه دیده می شود که سیمای سمک عیار به تمام قواعد اخلاقی و کارکرد و عمل عیاران قدیم جواب می دهد. و در این داستان می توان نمونه ی کامل ادبیات جوانمردی را بدون کم و کاست دریافت. در واقع می توان گفت سمک عیار سنبل و نماد جوانمردی است. و متن کتاب بهترین وسیله برای پی بردن به سازمانهای عیاری، اصول تربیت، اخلاق و رفتار، آداب و رسوم، سلسله مراتب عیاران، اسباب و ابزار کار و چاره گری ها، مقام اجتماعی و پیوستگی آنها با یکدیگر در شهر های مختلف است. چنانکه گفته شد نام های فراوانی در این اثر به چشم می خورد. که غالباً نام های اصیل ایرانی اند. و بعضاً در کنارشان نام های ترکی و مغولی و عربی نیز به چشم می خورد. اکثر نام ها به نظر می رسد بر طبق نقشی که در داستان ایفا می کنند برگزیده شده اند یعنی شخصیت ها و قهرمانان داستان درخور نقششان نام گذاری شده اند. مثلاً برای نامگذاری جادوان نام هایی چون کشمار، صیحانه، شیطان انتخاب شده است و برای شاهان و پهلوانان ایرانی نام هایی چون فرخ روز، خورشید شاه، خوردسپ شیدو، هرمز گیل و ... برگزیده شده است.

با توجه به اینکه دست یافتن به نام های ایرانی در متون فارسی، ضروری و بسیار مفید به نظر می رسد و مشابه آن تا کنون در اثر هایی چون تاریخ بیهقی و شاهنامه صورت گرفته است. ضرورت این امر نیز در سمک عیار با توجه به کاربرد فراوان و به وفور نام های ایرانی بکر مشاهده گردید.

در تدوین و گردآوری این اثر دو هدف کلی مد نظر بود. نخست، شناساندن هر چه بیشترین اثر حماسی منثور متروک بر ادب دوستان و جامعه‌ی ایرانی و دیگر معرفی شخصیت‌ها و استخراج نام‌های جدید و بکر پارسی و عرضه‌ی آن بر جامعه‌ی ایرانی تا علاقه‌مندان به نام‌های اصیل ایرانی و فرهنگ پژوهان دسترسی آسان‌تری به این نام‌ها داشته باشند.

روش انجام کار مطالعه‌ی کتابخانه‌ای و فیش‌برداری بود. تک‌تک اسامی پس از خوانش و فیش‌برداری، به صورت الفبا مرتب شدند و نقششان در داستان مشخص شد. در مرحله‌ی دیگر سعی شد این نامها تا جای ممکن ریشه‌یابی و معنایابی شوند. و تلفظ درستشان در مجموعه درج شود. مجموعه‌ی حاضر پس از طبقه‌بندی الفبایی چینه‌بندی شد. از این اثر حماسی بیش از نهمصد اسم به دست آمد. و از این نهمصد نام به دست آمده حرف «س» با صد و سی و یک مورد و حرف «ث» با یک مورد به ترتیب از بیشترین و کمترین آمار برخوردار است. و سه حرف «ذ» و «ژ» و «ظ» در آمار جایی نداشتند.

آمار کلی حروف به ترتیب عبارتند از:

آ: ۲۰	الف: ۴۸	ب: ۳۹	پ: ۱۱	ت: ۱۴
ث: ۱	ج: ۲۸	چ: ۹	ح: ۱۳	خ: ۳۱
د: ۳۳	ذ: ۰	ر: ۴۵	ز: ۳۰	ژ: ۰
س: ۱۳۱	ش: ۸۰	ص: ۱۴	ض: ۲	ط: ۲۷
ظ: ۰	ع: ۲۳	غ: ۲۱	ف: ۱۹	ق: ۵۰
ک: ۶۴	گ: ۲۰	ل: ۱۴	م: ۶۶	ن: ۲۴
و: ۴	ه: ۱۴	ی: ۶		

امید است این نام‌ها در فرهنگ نام‌گذاری فرزندانمان و نزد فرهنگ پژوهان و ادب دوستان مقبول واقع شود.

آبان دخت: زاده ی آبان. فرشته ی موکل بر آنها. -دهخدا
 در داستان سمک در جستجوی زندان آهینین آبان دخت، دخت غور کوهی بود و پس از مرگ مه پری به عقد خورشید شاه درآمد. پدر او را چندین سال در بند کشید سمک آبان دخت را از بند رهانید و به خورشید شاه رساند. از آبان دخت پسری زاده شد به نام فرخ روز که در تقدیرش چندین سال دوری از مادر و پدر بود در آخر سر، آبان دخت به همراه دیگر زنان خورشید شاه توسط زرین کیش کشته شد.
آبان: فرشته. فرشته ی موکل بر آنها. -دهخدا

در داستان در آمدن زرین درفش به یاری جام شاه، شاه سرزمین جاه سروان بود جام شاه از او درخواست یاری نمود. سپاه آبان در کارد اندازی مهارت داشتند. آبان در آخر سر بدست نیکی جهش، دختر شاه سیماب، کشته شد.
آتبین: در اصل آبتین است نام پدر فریدون به معنی نفس کامل و نیکو کار و صاحب گفتار نیک -فرهنگ اسامی
 در داستان آگاهی یافتن شاهزاده آتبین بر مرگ پدرش، پسر شاه قرزم بود. آتبین با هجده هزار سوار به یاری خورشید شاه آمد و او را در مقابل سپاه کرینوس حمایت نمود.

آتش افروز: در داستان زن قایم و فتنه انگیزی آتش افروز، از خویشان قایم بود. مخفی گاه سمک را به ارمنشاه خبر داد. روز افزون آتش افروز را در حال جاسوسی در بام دستگیر کرد و به سمک سپرد. سمک او را کشت.
آتشک: کرم شبتاب. چراغله. شب چراغک. -دهخدا
 در داستان پیمان آتشک، خادم قطران پهلوان بود. و شرط کرد سمک را شبانه نزد قطران آورد اما به دست سمک دستگیر شد. آتشک سوگند یاد نمود. که به سمک خیانت نکند. و با سمک یار شد. آتشک در آخر سر به دست نیال بر سنجانی کشته شد.

آخته: بیرون کشیده. -دهخدا در داستان باز خواندن مردان دخت از میدان جنگ، یکی از پهلوانان جناح قابوس شاه از دره ی گردون بود. مردان دخت با نیزه ای او را کشت.

آدینه قرزم: (ق.ز) خزر. دریای خزر. -دهخدا
 در داستان چگل ماه در شهر طغان، شاه سرزمین طغان بود. قرزم با چگل ماه و یارانش به نیکی رفتار نمود.

وبه خورشید شاه پیوست و پیوسته با لشکر خویش، خورشید شاه و شاهزاده فرخ روز را یاری نمود. آدینه قرزم سرانجام در آتش جادوی سپه داد جادو سوخت.

آذر جوش: در داستان آمدن پهلوانان به یاری شاه فغفور، پهلوانی از شهر ارمان بود آذرجوش با ده هزار سوار به یاری فغفور شاه آمد.

آزاد مرد: در داستان شبیخون بردن حشعاف، از یاران خورشید شاه بود. و تا پای جان در مقابل حشعاف ایستادگی نمود.

آسمان نگر: ۱- در داستان آمدن چگل ماه به یاری برادر، از یاران چگل ماه بود، با شاهزاده فرخ روز در آویخت و کشته شد.

۲- در داستان آزاد شدن دختر رئیس شهر به دست روز افزون، مردی جوانمرد نما و به ظاهر عیار پیشه بود و قصد نمود مشکبوی، دختر رئیس شهر را از دست روز افزون برباید اما روز افزون او را با کاردی نا کار کرد.

آسمانه: در داستان پیوستن لشکر شکن به فرخ روز، یکی از لشکریان کینگ بود و با مردان دخت در آویخت و اسیر گشت.

آفتاب پرست: در داستان دختران قایم، مردی از خاورکوه و سرخ علمان و نگهبان برج دوازدهم شهر بود آفتاب پرست پیوسته سمک و یارانش را یاری می نمود.

آهن جگر: در داستان آگاهی یافتن شاه غریب بر کشته شدن خورآئین، پهلوانی از لشکر غریب شاه بود و پس از کشته شدن خور آئین، جانشینش گشت.

آهن شکن: در داستان سرخ علمان، مردی از خاور کوه و سرخ علمان بود. آهن شکن مردی جسور و بی باک بود چنانکه به یاری جنگجوی قصاب توانست علم سیاه آویخته در مرکز شهر را بدرد و خود از مهلکه بگریزد

آهن قبای: (ق) در داستان یاری خواستن ارمنشاه از ولایات، پهلوانی از شهر یلمون ما چین بود. شاه از او درخواست یاری نمود.

آهن کمان: در داستان آمدن جوانمردان شهر محترقات به یاری شاهزاده فرخ روز، پهلوانی پیش رو و بزرگ جوانمردان بود و به یاری فرخ روز گرفتار شده در سرای قاطوس شاه آمد. شاهزاده فرخ روز به یاری او و دو هزار تن از یارانش توانست از سرای قاطوس شاه رهایی یابد و شهر را به دست آورد.

آهنگر جگر: رک: آهن جگر

آهوبان: در داستان گرگ خونخوار در لشکر گاه، آهوبان رازی مردی از لشکر گاه خورشید شاه بود و با سمک دوستی دیرینه داشت؛ آهوبان به وسیله ی گرگ دریده شد.

آهوگیر: در داستان خورشید شاه در کوی عیاران، از یاران شغال پیل روزو یکی از ده عیار زنده مانده از نیرنگ شاه فغفور بود.

الف

ابر سیاه: (ا مرکب) ۱- در داستان آمدن پهلوانان ماچین به یاری ارمنشاه، بزرگ دره خورجان و پهلوانی گریز و دلیر بود. ابر سیاه در آخر سربه دست خورشید شاه به جای خون برادر سربریده شد.

۲- در داستان آمدن هامان وزیر برکنار شهر چین، جزو پهلوانانی بود که به همراه هامان وزیر از حلب آمده بودند.

۳- در داستان آمدن سپاه به یاری مردان دخت، پهلوانی از هفتاد دره بود و توانست دو لشکر خودی از آن قابوس شاه را که به خطا در هم افتاده بودند. از هم باز دارد.

۴- در داستان تدبیر کردن سمک وسعد در رهایی ابرک، از محافظان زندان آهنین بود. سمک او را هنگام آزاد نمودن ابرک کشت.

ابرک: در داستان سمک در پری شهر، شاگرد سمک بود. و به همراه سمک به پری شهر رفت.

اتابک: (ترکی) در داستان آمدن جمشید شاه از گیرمند، پیشکار و کارگزار جمشید شاه، پسر خورشید شاه در شهر گیرمند بود.

اجکن: در داستان جستجوگری اختیار در یافتن سمک و گلبوی، یکی از پهلوانان جام شاه بود. اجکن با پنج هزار سوار نامزد شد تا راه های خشکی را محافظت نماید.

اجلج: (أ.ل.ع) مردی که پیش سر او کم موی باشد. - دهخدا

در داستان آمدن زلزال شاه به جنگ خورشید شاه، از پهلوانان نامی زلزال شاه بود و به همراه او به جنگ خورشید شاه آمد.

اججان: (ا.ع) برگ در آوردن. بالیدن. رشد و نمو کردن. - دهخدا

در داستان آمدن زلزال شاه به جنگ خورشید شاه، از پهلوانان نامی زلزال شاه بود و به همراه او به جنگ خورشید شاه آمد.

اختیار: ۱- در داستان سوگند پهلوانان، از پهلوانان نامی طوطی شاه بود. و سوگند یاد کرد تا پای جان به شاه وفادار ماند. اختیار با شهجان در آویخت و کشته شد.

۲- در داستان سماوات، والی شهر حامیه بود. روزافزون دختر اختیار را از دست سماوات نجات داد.

اخنج: در داستان آمدن زلزال شاه به جنگ خورشید شاه، از پهلوانان نامی زلزال شاه بود و به همراه او به جنگ خورشید شاه آمد.

اخنوح: (أ) فانوس / ادریس پیامبر (ع) / نوح (ع) - دهخدا

در داستان سمک نزد سیاه مردم خوار، سمک توانست خود را با این نام در دل سیاه مردم خوار (فتاح) جا کند و او را مطیع خود کند.

ادخان: (أ) کلمه ای ترکی در معنای فرمانده تیز رفتار. آتشین خوی. آتش رفتار. - فرهنگ لغات ترک

در داستان مه پری در چنگ کانون، کوتوال قلعه فلکی بود. کانون مه پری را پس از آوردن از قلعه ی شاهک به او سپرد ادخان در جنگ اسیر شد. خورشید شاه او را امان داد ولی زهار خورشید شاه را نپذیرفت و کشته شد.

ادریس: (ع) اخنوخ، از ریشه ی درس به واسطه ی کثرت علم/ از ریشه ی دروس به معنای ناپدید شدن. - اعلام قرآن (ص ۱۰۰)

در داستان آزمودن ماهان حکیم، این حکیم را در حکمت با ادریس (س) مقایسه کرده اند.

ادهم: (أ.ه) ع. سیاه و تیره گون. - دهخدا

در داستان سمک حلوا فروش در خاور کوه، از پهلوانان ولوال و اکبار بود. ادهم به همراه برادرش ارقم برای پس گرفتن اسب دبور راهی لشکر دشمن شد. ولی هنگام بردن اسب به دست خورشید شاه اسیر شد و کشته شد.

ارده شیر: شیرخسمناک. شجاع. نیرومند. - دهخدا

در داستان بزم فرخ روز، در داستان، تحت شاهزاده فرخ روز با سریر و تخت اردشیر شاه مقایسه شده است.

ارغند: (أ.غ) به پهلوی ارگند و در اوستا ارغنت. خشمگین و شجاع. - دهخدا

۱- در داستان کشته شدن غلند، برادر غلند پهلوان بود. توانست بعد از کشته شدن برادر سپاه او را گرد آورد و خود بر جای برادر نشیند.

۲- در داستان به رسولی رفتن ارغند، پهلوانی از جناح مرزبان شاه بود. ونامه ی او را بر خاور کوه برد.

ارغوان: در داستان مه پری در قلعه ی شاهک، کنیز مه پری و استاد سرایش بود و به همراه او به قلعه ی شاهک رهسپار شد.

ارغون: (أ) (ترکی) اسب تند و تیز. اسب بادپای. اسب خوش رکاب و تازنده / قبیله ای از ترکان. - فرهنگ ترکی به فارسی

در داستان خورشید شاه و سمک در دره ی بغرا، ارغون سرچوپان بزرگ دره ی بغرا بود. ارغون شغال پیل روز و عیاران بجا مانده از نیرنگ مهران وزیر را با روی باز پذیرفت و در دره اش پناه داد.

ارقم: (أ.ق) ع. ارقش. مار سیاه و سفید. - دهخدا

در داستان شادک حلوا فروش در خاور کوه، از پهلوانان ولوال و اکبار بود که به همراه برادرش ادهم برای پس گرفتن اسب دبور راهی لشکر دشمن شد. ولی به دست گرفتار شد و کشته شد.

۲- آمدن ارقم نزد خورشید شاه، پسر شمشاخ شاه و برادر جهان افروز بود. با سی هزار سوار به یاری خورشید شاه آمد. و او را در مقابل قاطوس شاه حمایت نمود.

ارکک: (أ.ر.ل) مرکب از ارک در معنی مرد بی حمیت و لک، بی دست. / مرد فاسد بی دست / مرد بی حمیت شل. - فرهنگ لغات ترک / (أ.ک) نر-نام ها و نامیده ها

در داستان یاری خواستن ارمنشاه از ولایات، پهلونی از بیابان خورجان بود ارمنشاه از او درخواست یاری نمود. ارکلک با سی هزار سوار به یاری شاه آمد. ارکلک در نبرد با ارمن پهلوان در آویخت و هر دو به زخم هم جان دادند.

ارمن: در داستان رسالت شهران وزیر، ازخویشان فغفور شاه بود و بالشکری گشن به یاری خورشید شاه آمد و با ارکلک در آویخت و کشته شد.

ارمند: (ا.م) مخفف آرمیده. آرام گرفته. صاحب آرام. -دهخدا

در داستان به زندان در افتادن فرخ روز و شروان بشن، وزیر شاه غریب بود. و شاه را از کشتن شاهزاده فرخ روز بازداشت.

ارمنشاه: در داستان نامه ی مهران وزیر برارمنشاه، شاه سرزمین ماچین بود به سبب مه پری سالیان دراز با خورشید شاه و فغفور شاه جنگ نمود ارمنشاه در آخر سر شکست را پذیرفت و به خورشید شاه پیوست.

ارمنخان: در داستان آشوب در پایتخت فغفور شاه، پهلوانی از سرزمین دُر بود. و با هفت هزار سوار به یاری خورشید شاه آمد.

ازاره: (ا.ر) مخفف هزاره. / چادر. -دهخدا

در داستان در آمدن زرین درفش به یاری جام شاه، شاه سرزمین چهار کوه بود. جام شاه از او درخواست یاری نمود.

ازل: (ا.ز) ع. همیشگی-دهخدا

در داستان سمک نزد ابر سیاه در دره ی خورجان، جاسوس ارمنشاه بود. سمک خود را در قالب او در آورد. و به دره ی خورجان نزد ابر سیاه رفت.

استیزه: در داستان باز خواندن مردان دخت از میدان جنگ، پهلوانی از دره ی سوق بود استیزه با مردان دخت به نبرد پرداخت و با نیزه ای کشته شد.

اسفندیار: مخلوق مقدس. آفریده ی پاک. -دهخدا

در داستان به رسولی رفتن طلame نزد دبور دیوگیر، پادشاه زاده ی رویین تن ایران باستان است. طلame در توصیف هیبت و شکوه دبور، او را از اسفندیار رویین تن افزونتر می داند.

اسکندر: گیاهی سوزنده کام و گندزدای در روم -دهخدا

در داستان سمک در راه قلعه ی دوازده دره، چنین اشاره شده است که از زمان اسکندر رومی کوتوالی قلعه ی دوازده دره را به یکی از اهالی دره می سپردند.

اشکنج: (ا.ک) گرفتن عضوی را با دو سر ناخن تا به درد آید. - دهخدا

در داستان عالم افروز در لشکر گاه جام شاه وقاطوس شاه ، پهلوانی از آن شروان بشن بود. وظیفه ی نگهداری از شاهزاده فرخ روز در بند به او سپرده شده بود. اشکنج به دست سمک کشته شد.

اعزاز: در داستان توصیف چگل ماه سرگذشتش را ، وزیر آدینه قرزم بود.

افزون: ۱- در داستان صرصر و افزون ، به همراه صرصر در دو سوی شهر خاور کوه اسفهلار بود . افزون از سوی زلزال شاه موظف شد سمک و فغفور گریخته از بند را بیابد. ولی خود به دام شغال پیل روز و سمک افتاد و کشته شد.

۲- در داستان سمک در جزیره ی آتش ، سمک نزد صیحانه ی جادو خود را افزون خواند.

افعی: در داستان آمدن افعی به رسالت نزد خورشید شاه ، پهلوانی از لشکر قاطوس شاه بود و به عنوان پیک روانه ی بارگاه خورشید شاه شد. و شاهزاده فرخ روز را به قلعه ی کلاغ آورد و به بند کشید. افعی در آخر سر در نبرد با کج کلاه کشته شد.

افق: در داستان آمدن زلزال شاه به جنگ خورشید شاه ، از پهلوانان نامی زلزال شاه بود و به همراه او به جنگ خورشید شاه آمد.

افلاطون: در داستان مرزبان شاه نزد جیپال شاه ، فیلسوف بزرگ یونانی که سلمون حکیم ، حکمت و فلسفه ی خود را از افلاطون حکیم فرا گرفته بود.

اکبار: (آ) ع. ج کبر زاید و کلان بر کسی بودن. - دهخدا

در داستان دختران قایم ، به همراه برادرش ولوال اسفهلاری شهر خاور کوه را داشت. روز افزون او را به همراه برادرش در سرای رمیل سر برید.

اکبر: در داستان مویه کردن و کشته شدن خورشید شاه ، پهلوانی از همراهان قابوس شاه بود که او را پهلوان اکبر کوچک می خواندند .

الخان: ع. ج. لحن. / در داستان شناختن غریبک سمک را ، اسفهلار شهر عقاب و شادی خورده ی سمک بود. با سمک یار شد و آبان دخت را از سرای گور خان رهاند.

الطان: در داستان پیوستن سعد و فرزندانش به عالم افروز و ابرک، از امیران و بزرگان شهر حامیه و سپاه رویین و از محافظان زندان آهنین بود. توانست ابرک را

دستگیر نماید چون ابرک را سمک رهانید. رویین الطان را به مکافات سستی اش در حفظ ابرک در آتش سوزاند.
الغو: (أ) (ترکی) دختری که از خدمتکاری به دختری به خانواده ای پذیرفته شود- نام ها و نامیده ها / ششمین امیر الوس مغول- دهخدا
در داستان مه پری در قلعه ی شاهک، کنیز و خزینه دار مه پری، دختر شاه فغفور بود و با او به قلعه ی شاهک فرستاده شد.

الکان: (آ) دهی در مازندران- دهخدا
در داستان جفت عیار در سرای پیل آزمای، از پهلوانان و طلايگان مرزبان شاه بود و توانست به یاری جفت عیار، پیل آزمای را اسیر نماید.

الم یار: (آ.ل) در داستان سوگند پهلوانان، از پهلوانان طوطی شاه بود. و سوگند یاد کرد تا پای جان به شاه وفادار ماند.

الماس: در داستان سمک در راه قلعه ی بند آفرین، حاجب تکریت، کوتوال قلعه ی بند آفرین بود.

الیار: (ترکی) یار و یاور ایل- نام ها و نامیده ها
۱- در داستان به شکار رفتن خورشید شاه، از پهلوانان شهر حلب بود. و با خورشید شاه رهسپار چین شد ولی در راه وسوسه شد که خورشید شاه را با برادرش فرخ روز زهر نوشاند. و دارایی او را به غارت برد ولی شاهزاده از طریق غلام الیار و الیان بر این امر شوم واقف شد و در جام الیار و برادرش زهر ریخت.

۲- در داستان نامه های پران پران، از پهلوانان دره ی خورجان و ابر سیاه بود. الیار خبر ربوده شدن ماهانه به دست سرخ کافر را به شاه گزارش داد.

الیاس: (ع) (عبری) ایلیا، خدای من با من است. در قرن نهم ق.م می زیسته است. و پانزده سال نبوت نموده است. بنا به روایات اسلامی الیاس نیمی انسان و نیمی فرشته بوده است و در خشکی به نجات درماندگان می شتابد. - اعلام قرآن (صص ۶-۲۰۴)

۱- در داستان فرخ روز در بند قبط پری، نبی خدا، که به همراه خضر نبی(ع) فرخ روز و سمک را از بند و حصار طلسم گون قبط پری رهانید.

۲- الیاس یا الماس در داستان در آمدن زرین درفش به یاری جام شاه، شاه دره ی سرخ بود جام از او در خواست یاری نمود. الیاس و یارانش در فن تیر اندازی مهارت داشتند. شاهزاده فرخ روز بر لشکر او یورش برد و او و یارانش را کشت.